

ششماهه خواست او را بدست آورد، سلطان نگذاشت، حاجی خان از هیرة پور به فبر (۱) آمده بعلاج زخمیان (۲) مشغول شد. و سلطان بعد از فتح بکشمیر آمده، فرمود تا از سرهای مخالفان مناره بلند ساختند، و اسیران لشکر حاجی خان را بقتل آوردند. و آدم خان مردمانی را، که در اغوی حاجی خان کوشیده بودند، بدست آورده بقتل می رسانید، و اهل و عیال ایشان را آزارها میکرد، باین تقریب اکثر مردم از حاجی خان جدا شده فرد آدم خان آمدند.

بعد ازین آدم خان باستقلال تمام تا شش سال حکومت راند. متعاقب این، قحط عظیم در ولایت کشمیر افتاد، چنانچه اکثر مردم از گرسنگی مردند. ازین ممر اندر کلبی بحال سلطان راه یافته، اکثر غلها و خزاین را بر مردم قسمت کرد. و خراج را در بعضی جاها چهار یک و در بعضی هفت یک قرار داد.

و آدم خان بر ولایت کمرج دست یافته، انواع تعدی نمود، و مردم بسیار از دست او بنزد سلطان آمده داد خواهی نمودند، و هر فرمان که از سلطان بجانب او میرفت قبول نمی کرد، تا آنکه لشکر بسیار بهم رسانیده بقصد سلطان آمد. و در قطب الدین پور اقامت نمود. و سلطان بحکم این مضمون.

مزن با سپاهی ز خود پیشتر * که فتوان زدن، مشیت بر نیشتر
بلطائف الحیل تسلی او نموده باز بولایت کمرج فرستاد. و حاجی خان را بسرعت طلبید.

(۱) در نسخه الف «نیر» و در فرشته «بنیر».

(۲) در نسخه ب «بعلاج خود».

آدم خان بکمران رفته، بلا توقف از آنجا برآمده، بر سر سویه (۱) پور رفته و حاکم آنجا که از قتل سلطان معین بود برآمده، جنگ کرد، و کشته شد، و تمام شهر بغارت رفت. سلطان این خبر شنیده لشکر عظیم بر سر آدم خان فرستاد، و جنگ عظیم دست داد، و از طرفین کس بسیار بقتل رسیده، شکست بر آدم خان افتاد. چون پل سویه پور، که بر روی آب بهت بسته بودند، شکست، قریب سیصد کس از مردم اعیان آدم خان، در حین فرار، غرق گشتند.

آدم خان از آب گذشته، آن روی آب اقامت جست، و سلطان از شهر برآمده، بجانب سویه پور آمده، رعایا را دلاسا نمود. درین اثنا حاجی خان، بموجب فرمانی که باو رفته بود، از راه پنجه نزدیک باره سوله رسید. سلطان پسر خورد خود، بهرام را باستقبال او فرستاد. و میان هر دو برادر خصومت تمام بهم رسید، و آدم خان از آنجا که بود، گریخته از راه شاه منگ به نیلاب رفت. و سلطان، حاجی خان را همراه گرفته، بشهر آمد، و او را ولی عهد خود گردانید. حاجی خان که اخلاص چست کرده، دقیقه از دقایق اخلاص فارسی نگذاشت، و نوکران خود را، که در سفر هفت بار وفات کرده بودند، سفارش کرده منصبهای کلی برای ایشان از سلطان گرفت. و جاگیرهای خوب مقرر کرد. سلطان کمر طلای مرصع باو عنایت کرده دایم ازو راضی بود.

آخر حاجی خان بواسطه شرب مدام اسهال دمیوی بهم رسانیده، در کار سلطنت خلل تمام راه یافت. امراء در خفیه آدم خان را طلبیدند، آدم خان باشارت امراء آمده سلطان را دید، سلطان از آمدن او بد برد، و از امراء رنجید، عاقبت برادران هم عهد گشته، تعظیم آدم خان مینمودند.

(۱) در نسخه الف «سویه پور» و در فرشته صفحه ۶۶۳ «سویور».

و بعد از چندگاه، چون ضعف پیری بر سلطان غالب شد، و بیماری علاوه آن گردید، امراء و وزرا باتفاق معروض داشتند، که اگر امر سلطنت بیکی از سلطان زاده‌ها تفویض یابد، باعث امنیت و نظام مملکت می‌گردد، سلطان التفات باین سخن ناکرده، هیچ یک را از پسران خود بامر سلطنت اختیار نمود. اهل نفاق درمیان آمده صحبتها بهم رسانیدند. و بهرام خان مکرها انگیزخته و سخنان نفاق آمیز درمیان آورده، در برادر بزرگ را باهم دشمن ساخت. آدم خان از وهم در قطب الدین پور رفته، اقامت نمود. چون ضعف کلی بحال سلطان راه یافت، امراء از ملاحظه فتنه نمیگذاشتند، که پسران بعبادت سلطان بیایند. و گاه گاه سلطان را بر جای بلند بتکلیف می‌نشانند، و نقاره‌ها می‌نواختند، که سلطان صحت یافته، و باین تدبیر ملک را بر پای میداشتند. آخر چون بیماری سلطان صعب شد، و یک شبانه روز بر بیهوشی او گذشت، شبی آدم خان تنها از قطب الدین پور بدیدن سلطان آمد، و لشکر را بیرون شهر گذاشت، تا از حاجی خان و اعدا خبردار باشند. اتفاقاً همان شب، حسن کچھی، که از امراء بزرگ بود، در دیوانخانه سلطان، بجهت حاجی خان از امراء بیعت گرفته بود. روز دیگر امراء آدم خان را به تقریبی از کشمیر بر آورده، حاجی خان را به تعجیل هرچه تمامتر طلبیدند. حاجی خان بموجب طلب امراء آمده، اسپان طوبله سلطان را بتمام متصرف گشت، و لشکری عظیم گرد او جمع آمد، اما از اندیشه فتنه و غدر مخالفان، بدرون محل نرفت.

آدم خان چون این خبر شنید ترسیده، از راه ماویل (۱) قصد هندوستان کرد. و بسیاری از نوکران او جدا شدند. زین بدر (۲)، که از امراء معتبر

(۱) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۶۶۵ «از راه بارموله قصد هندوستان نمود».

(۲) در تاریخ فرشته صفحه ۶۶۵ «زین لارک که یکی از امراء معتبر».

حاجی خان بود، بنعاقب آدم خان شنافت. آدم خان جنگهای مردانه کرده، بسیاری از برادران و خویشان او را بقتل آورده، پدر رفت. و حسن خان پسر حاجی خان، که در پنجه بود، نزد پدر آمد، و رونق تمام در کار و بار حاجی خان راه یافت.

و سلطان از عالم رفت. مدت حکومت او پنجاه و دو سال بود.

ذکر سلطان حیدر شاه بن سلطان زین العابدین که حاجی خان نام داشت.

حاجی خان بعد از پدر، بسه روز سلطان حیدر خطاب یافته، جای نشین پدر شده در سکندر پور، که بنوهته (۱) شهر مشهور است، بوسم و آئین پدر، جلوس کرده، زرهی نثار را باهل استحقاق داد. برادرش بهرام خان و پسرش حسن خان تاج سلطنت بر سر او نهاده، بخدمت او قیام نمودند.

* بیت *

چو مرگ افکند افسری از سری، نهد آسمان بر سری دیگر،
ولایت کمرج بجاگیر حسن خان مقرر کرده، او را امیر الامراء و ولی عهد خود ساخت، و نا (۲) کام را در وجه جاگیر بهرام خان تعیین نمود. و راجه هلی اطراف را، که به تقریب تعزیت و تهفیت آمده بودند، اسپ و خاعت داده بخصت کرد. و اکثر امراء را بکمر و شمشیر مرصع و خاعت نوازش نمود. سخاوت جلی داشت، و دایم انصاف بود. و چون طبیعت انتقام داشت، اکثر امراء از رنجیده بجاها (۳) رفتند. و چون از احوال ملک

(۱) در نسخه ب "بمتر هته" و در فرشته "بیوسهه".

(۲) در تاریخ فرشته صفحه ۶۶۵ "ولایت ناگام".

(۳) در تاریخ فرشته صفحه ۶۶۵ "رنجیده بجاگیرهای رفتند".

بی پروا بود، از وزراء انواع تعدی برعایا میرفت. و لولی نام حجاجی را بتقریب خود اختصاص داده، هرچه او میگفت، بآن عمل مینمود، و او از مردم رشوت میگرفت. و بهره بد میشد، مزاج^(۱) سلطان را از منصرف میساخت، و پس^(۲) کچپی را که پیشتر از همه در بیعت او سعی نموده بود بسعایت لولی حجاج بقتل آورد.

و قبل ازین آدم خان لشکر بسیار جمع آورده بقصد جنگ سلطان بولایت جمو رسیده بود، چون خبر قتل امراء بار رسید، برگشته بجمو رفت، و برفاقت مانک دیو راجه جمو بجنگ مغولانی که دران فواحی آمده بودند رفته، نیروی بدهن او رسیده بهمان زخم در گذشت، سلطان از خبر وفات او متأثر شده فرموده تا قالب او را از جنگ گاه برآورده نزدیک مقبره پدر او دفن کردند. و هم دران ایام بواسطه درام شرب، مرضهای صعب بحال سلطان راه یافت، امراء در خفیه با بهرام خان اتفاق نموده، خواستند که او را بسطانت بردارند. چون این خبر بفتح^(۳) خان، که در هندی^(۴) قلاع بسیار فتح کرده بود، و غنایم بی شمار بدست آورده بود، رسید، با لشکر جوار بطریق ایلغار خود را بکشمیر رسانید. چون آمدن او بیرخصت بود، اهل غرض سخنان از جانب او گفته مزاج سلطان حیدر را ازو متغیر ساختند. سلطان ازو رنجیده کورنش فداک، و هیچ یک از خدمات او مجری نشد، روزی سلطان، بر ایوان گنج کرده برآمده، بشرب مشغول گشت، در حالت مستی پایش بلغزید و بیفتاد، و در گذشت. مدت حکومت او یکسال و دو ماه بود.

(۱) در نسخه ج «فی الحال مزاج سلطان».

(۲) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۶۶۶ «حسن خان کچپی را».

(۳) در نسخه الف و ج «حسن خان».

(۴) در تاریخ فرشته صفحه ۶۶۶ «بسرمد رفته و قلام بسیار».

ذکر سلطان حسن بن حاجی خان حیدر شاه .

بعد از پدر بشانزده روز، بسعی احمد (۱) آسو اجلاس یافت . و روز نهم کسانی را، که ازیشان توهم داشت مقید کرد . و از سکندر پور بنو شهر رفته ، در آنجا اقامت کرد . و خزانه جد و پدر و عم را بر مردم نثار نموده ، احمد آسو را بملک احمد خطاب داده ، مدار مهمات بر وی گذاشت . و پسر او نو روز آسو نام را، حاجب در گردانید .

و بهرام خان با پسر خود از کشمیر برآمده ، بجانب هند رفت . و سپاهیان همه از جدا شدند . و (۲) همه احوال او عنقریب مذکور خواهد شد . سلطان حسن تمام ضوابط و قوانین سلطان زین العابدین را ، که در زمان حیدر شاه مختل و مندرس گشته بود ، مجدداً احیا کرده ، مدار کار را بران نسق گذاشت . درین وقت بعضی مفتنان نزد بهرام خان رفته او را بر جنگ تحریص نمودند . و بعضی امراء نیز خطها نوشته ، او را طلبیدند . بهرام خان از ولایت کرما (۳) برگشته برای کوهها در ولایت کمرآج رسید . سلطان درین وقت بقصد سیر در دیناپور رفته بود . از شنیدن این خبر بقصد جنگ عم خود ، بسویه پور رفت . بعضی مردم سلطان را برین داشتند ، که بجانب هند باید رفت ، اما ملک احمد آسو او را ترغیب جنگ نموده ، گذاشت ، که بجانب هند رود ، سلطان رای ملک احمد پسندیده ، ملک قاج بهت را با لشکر گران بر سر بهرام خان فرستاد . و بهرام خان را توقع

(۱) در نسخه ب « بسعی محمد ».

(۲) در نسخه ج « تلبه احوال ».

(۳) در نسخه ب « کره » و در نسخه ج « کرما » و در فرشته صفحه ۶۶۶

این بود، که لشکریان سلطان بومی خواهند در آمد، آخر کار بر عکس شد. در موضع (۱) لولو نام حرب صعب اتفاق افتاد، و بهرام خان شکست یافت، و گریخته در موضع زین کر (۲) آمد. افواج سلطان بتعاقب او شتافته او را بدست آوردند. تیری بر دهانش رسیده و اسباب و اشیاء تمام بغارت داده، بحال خراب نزد سلطان آوردند. سلطان فرمود، تا پدر و پسر را در زندان کردند، و بعد از زمانی میل در چشم بهرام خان کشیدند، و او تا سه (۳) سال در بند مانده از عالم رفت.

و این (۴) بدر که وزیر سلطان زین العابدین و منازع ملک احمد آسو بود، و در کور ساختن بهرام خان سعیها نمود، و بارها سلطان زین العابدین ازو رنجیده، میخواست که بسیاست رساند، میسر نبود. سلطان حسن او را بدست آورده، اتفاقاً در همان روز که بهرام خان را کور ساخته بودند میل در چشم او نیز کشید، و بعد از سه سال او نیز در زندان بمرد. * بیت *

بچشم کس چو کس خارِ ستم داد، ببايد چشم خود، با سر بهم داد.

ملک احمد وزیر با استقلال شد. و ملک باری بهت را رعایت کرده ملک احمد را با لشکر بسیار بجانب ملک دهلی از راه راجوری روان کرد. و عجب دیو راجه جمو آمده ملک باری را دید. و ملک باری با لشکر انبوه بمدد او رفته، با تاتار خان، که از جانب بادشاه دهلی در دامن کوه و ولایت پنجاب حاکم بود، جنگ کرد، و تمام ولایت او را تاراج نمود. و شهر سیالکوٹ را خراب ساخت.

(۱) در فرشته صفحه ۶۶۷ "موضع نوله پور نام".

(۲) در فرشته صفحه ۶۶۷ "بمروته پور رفت و افواج شاه".

(۳) در نسخه ب "تا سه روز" و در فرشته نیز "سه روز".

(۴) در فرشته "وزیر بدر که وزیر".

و سلطان را از حیات (۱) خاتون که از نسل سادات بود پسری متولد شد. سلطان او را محمد نام کرده، بملک باری بجهت تربیت سپرد، پسر دیگر را حسین نام نهاده، بملک نور (۲) بن ملک احمد داد. تا او را پرورش کند. و میان ملک احمد و ملک باری رنجش راه یافته، در مقام دفع یکدیگر شدند. و میان امراء نیز خلاف بهم رسیده، جنگهای عظیم واقع شد، تا شبی جمعیت نموده بدیوان خانه سلطان آمده، دست درازیا نمودند. و آتش زدند. و در کار سلطنت خلل کلی راه یافت، سلطان، ملک احمد آسو را با جمعی دیگر از خویشان او مقید ساخته، اموال او را بتزاج داد، و او در زندان بمرد.

سلطان، سید ناصر را که نزد سلطان زین العابدین مقرب بود، و در مجلس بر خودش تقدیم می داد، و بحکم سلطان حسن از کشمیر اخراج یافته بولایت رفته بود، طلبید. سید ناصر چون نزدیک دره پیر پنجال رسید، وفات یافت. بعد از آن سید حسن ولد سید ناصر را که پدر حیات خاتون بود از دهلی طلبیده زمام اختیار بدست او داد، سید حسن مزاج سلطان را از امراء کشمیر منصرف ساخت، و جمعی کثیر از اعیان ملک بسعی او بقتل رسیدند، و ملک باری محبوس گشت، و بقیه دیگر از هراس گریخته باطراف رفتند، جهانگیر باکری که از امراء بزرگ بود گریخته بقلعه لوهراکوت رفت.

بعد از چند گاه سلطان را زحمت اسهال طاری شده ضعف کلی بحال او راه یافت، سلطان حسن وصیت نمود که چون پسران من خوردند

(۱) در نسخه الف «از جناب خاتون» و در نسخه ب «از جانب خاتون».

(۲) در نسخه الف و ب «بملک پور بن» و در فرشته ۶۷۷ «بملک نوروز بن

ملک احمد اسود».

یوسف خان بن بهرام خان را که در بغداد ست با فتح خان پسر آدم خان که در ولایت حسواس (۱) است بسطانت بردارند، و محمد خان را ولی عهد سازند، سید حسن بظاهر قبول کرد، و سلطان بهمان بیماری درگذشت. مدت حکومت او معلوم نیست.

ذکر سلطان محمد شاه بن سلطان حسن.

محمد خان هفت ساله بود، که بسعی سید حسن بحکومت رسید. و در آن روز، جمیع اسباب طلا و نقره و اسلحه و اقمشه و اطعمه و غیر آن در پیش او گذاشتند - بهیچ کدام از آن چیزها التفات نکرده، کمان را بدست گرفت. حاضران ازین عمل او استدلال بر بزرگی و مردانگی او کرده، گفتند که در کار جهانداری خواهید کوشید.

و استقلال سادات بموتبه رسید، که هیچ یک از امراء و وزراء را نمی گذاشتند، که نزد سلطان آید. کشمیریان ازین معنی تنگ آمده، شبی بانفاق پوسرام راجه جمو، که از ترس تانار خان پداه بکشمیر بوده بود، سید حسن را با سی نفر از اعیان سادات، در باغ نو شهره بغداد کشتند، و از آب بهت گذشتند. و پل را شکسته، آن طرف جمعیت کرده نشستند. و سید محمد پسر سید حسن، که خالوی سلطان بود، جمعیت نموده، بجهت محافظت سلطان بدیوانخانه آمد.

و در این چنین شبی، که فتنه عظیم روی داده، و هر کس بتخود در مانده که عیدی (۲) زیبا خواست، تا یوسف خان بن بهرام خان را، که در بغداد

(۱) در نسخه ب "ولایت چقوز" و در فرشته ۶۶۸ "ولایت جسروتهه".

(۲) در نسخه الف "عیدی خواست".

بود، بدر برد. سید علیخان نام از امرای سادات برین معنی اطلاع یافته به یوسف خان را بقتل آورد. و ماچی (۱) بهت را، که در قتل یوسف خان تاسف میخورد، نیز گشت. و مادر یوسف، سان دیوی نام، که از آنگاه که بیوه شده بود، و زیاده از سه لقمه جوی نان، در وقت افطار غذا نمی ساخت، نعش پسر را سه روز در خانه نگاهداشت. و بعد از آنکه او را دفن کردند، حجرة نزدیک بمقبره او ساخته آنجا میبود، تا از عالم رفت.

القصة سید علی (۲) خان و سادات دیگر، بقصد جنگ مخالفان، بر کنار آب جمعیت کرده نشستند. و زر بسیار خرج کرده، لشکر عظیم بهم رسانیدند، و مردم کشمیر، از اطراف و جوانب، فوج فوج آمده، با مخالفان می پوسند. و از جانبین جنگ تیر و تفنگ درکار شد، و هر روز از طرفین کس بسیار بقتل می رسید. و دزدان علانیه بشهر آمده، تاراج می نمودند. و سادات خذدقی گرد شهر کزدیدند. تا از دزدان امن شده. و خانهای مخالفان در شهر و مواضع هر جا که بود، بخاک برابر کردند. و اموال و مواشی ایشان بتاراج داده، از غایت تکبر خودها نگاهبانی نمی کردند، درین وقت جهانگیر باکری که در لوهوکوت میبود، بطلب مخالفان رسید. هر چند سادات باو پیغام صلح فرستادند، قبول نمود. روزی داؤد بن جهانگیر باکری و سیفی دانگری از پل گذشته بسادات جنگ کردند. و داؤد با اکثری از مخالفان (۳) بقتل رسید. و سادات خوشحال گشته، و نقاره (۴) بنواختند، و از سرهای مخالفان هزارها ساختند. روز دیگر سادات خواستند،

(۱) در نسخه الف «ماچی بهت» در نسخه ج «ناچی بهت».

(۲) در نسخه الف «سید حامد خان».

(۳) در نسخه الف «داؤد باکری از مخالفان بقتل رسید».

(۴) در نسخه ب و ج «نقارها نواختند».

که از روی غلبه از پل بگذرند. مخالفان پیش آمده، در میان پل جنگ عظیم روی داد. چون پل شکست از طرفین خلائق در آب غرق شدند. و بعد از آن سادات بتاتار خان حاکم پنجاب خط فرشته، او را بمدد خود طلبیدند. او لشکر بسیار بمدد ایشان فرستاد. چون لشکر او بفراحب بهنر^(۱) رسیده بود، هفتش نام راجه آنجا بایشان جنگ کرده، مردم خوب را بقتل رسانید. مخالفان از استماع این خبر خوشحالیه نمودند. و میان سادات و کشمیریان، تا دو ماه دایم جنگ قائم بود. آخر کشمیریان سه فوج شده از آب گذشتند، و اطراف کوه را فرو گرفتند. و سادات در مقابل ایشان آمده، داد مردی و مردانگی دادند. چون جمعیت مخالفان اضعاف مضاعف بود، اکثری از اعیان سادات بقتل رسیده، بقیه روی فرار بشهر آوردند. کشمیریان نعائب نموده بشهر درآمد، دست بقتل و غارت دراز کردند. و در شهر آتش زدند. و از آن آتش خانقاہ میر سید علی همدانی بسوخت. و تا آنجا آتش منتهی گشت. و عدد کشتگان در آن روز بدو هزار کس رسید. و این واقعه در سنه اثینین و تسعین و ثمانمائیه روی داد. و سید محمد بن سید حسن در خانه گدائی نام شخصی از طایفه دارن درآمد تعصن جست.

مخالفان همه یکجا شده در دیوان خانه بسلام محمد شاه رفتند. و او را از خود ساخته، سید علیخان را با دیگر سادات از کشمیر اخراج نمودند، و پسران را زرهی کلبی داده، رخصت نمودند. و چون هر کدام از کشمیریان دعوی سرداری داشتند، در اندک زمانی میان ایشان مخالفتها پدید آمده، کار سلطنت از انتظام افتاد. و فتح خان بن

(۱) در نسخه الف «بهنه» در نسخه ج «بهنر» و در تاریخ فرشته جلد دوم

آدم خان، که بعد از وفات تاتار خان حاکم پنجاب شده بود، از جالندره بقصد مملکت موروثی، براجوری رسیده، آنجا میبود، چون نبیره سلطان زین العابدین بود، مردم واقعه طلب از امراء و رعایا فوج فوج نزد او میرفتند. و او بهر کدام از ایشان انعامی داده، امیدوار میساخت. و چشم میداشت، که جهانگیر باکری پیش از همه آمده، او را خواهد دید. جهانگیر باکری، بتوهم آن که مخالفان او اول رفته دیده اند، بفتح خان در نیامده، او را از داعیه تسخیر کشمیر منع نمود.

و سلطان محمد شاه به ترغیب جهانگیر باکری از کشمیر برآمده، میدان کرسوار^(۱) را معسکر خود ساخت. و فتح خان نیز از راه هریپور^(۲) بنواحی ادون^(۳) رسید، و چشمه آب درمیان کرده، در برابر سلطان نشست. و صفها ترتیب یافته آتش حرب اشتعال یافت. اول فتح خان غلبه نموده نزدیک بود، که لشکر سلطان پریشان شود، آخر جهانگیر پای ثبات محکم داشته، مقدار پنجاه کس خوب را از لشکر فتح خان بقتل آورد. و شکست بر لشکر فتح خان افتاد، و نزدیک بود که فتح خان گرفتار شود. یکی از مذافقان آوازه دروغ در انداخت، که سلطان محمد شاه بدست مخالفان اسیر گشت. جهانگیر پریشان خاطر گشته، از تعاقب او باز ماند.

سلطان بعد از فتح کشمیر آمده، ملک یاری بهت را بتاراج مواضعی که فتح خان را جای داده بودند، فرستاد. و آدم خان و فتح خان مدتی غایب بوده در نواحی بیرم^(۴) کله سر بر آوردند. و مرتبه دریم جمعیت بهم

(۱) در نسخه ج «کشتوار».

(۲) در نسخه ج «هری پور».

(۳) در نسخه ب و ج «ادون».

(۴) در نسخه الف «بهرم کله» در تاریخ فرشته ۶۷۰ «بهرم کله».

رسانیده، به تسخیر کشمیر آمدند. و جهانگیر باکری با لشکری انبوه، بمقابل او برآمده، در میدان موضع کهسوار^(۱) از پرکنه فاکام فرود آمد. و زیورک خدمتگار فتح خان درین وقت فرصت یافته بشهر رفته، جمعی کثیر را از امراء، که در بند بودند، برآورد. ازان جمله سیفی دانگری بود. جهانگیر از خلاص یافتن سیفی دانگری اندوهگین شده، اراده صالح بفتح خان نموده، برآجه راجوری که فتح خان بمدد او آمده بود پیغام نمود، که در لشکر فتح خان تفرقه اندازد. راجه راجوری و امراء دیگر جدا شده پیش جهانگیر رفتند. فتح خان مضطرب شده، برگشت، و جهانگیر تا هیروه پور تعاقب او نمود. فتح خان بملک جمو رفته، آن را مستخر ساخت، و لشکر عظیم از آنجا همراه گرفته، بار دیگر به تسخیر کشمیر آمد.

درین ولا جهانگیر، سادات را که قبل ازین اخراج کرده بود، بدلاسا طلبید، و جنگ عظیم میان سلطان و فتح خان روی داد. سیفی دانگری از قبل فتح خان جنگهای مردانه کرد. و از جانب سلطان، سادات تودات خوب کرده، داد جلالت و مردانگی دادند. و جمعی کثیر ازیشان بشهادت رسیده، بقیه که ماندند، محل اعتماد سلطان و جهانگیر گشتند. درین مرتبه فتح خان هزیمت یافته رفت، و باز لشکر انبوه یکجا کرده، به کشمیر آمد، و جنگها کرده، غلبه یافت. *

گل شادی اگر خواهی، ز خار غم مکش دامن،

قدم، گر طالب گنجی، بکام ازدها در نه.

و کار بجائی رسید، که هیچکس با سلطان نماند، و خزاین او تمام رفت. و جهانگیر زخمی شده، بگوشه فرار نمود، و میر سید محمد بن سید حسن^(۲)

(۱) در نسخه ب "موضع کههوا" و در نسخه ج "کیس واله" و در تاریخ

فرشته "کهواکه".

بفتح خان درآمد. و بعد از چندگاه سلطان محمد شاه را زمین داران گرفته
بفتح خان، سپردند. درین وقت ده سال و هفت ماه از سلطنت او
گذشته بود. و فتح خان او را با برادران خود در دیوان خانه نگاه میداشت.
و فرموده بود، تا اطعمه و اشربه و سایر ضروریات برای او مهیا و طیار
میداشتند. و سیفی دانگری دایم در مقام تعظیم او بود، و بخدمت او
قیام مینمود.

ذکر سلطان فتح شاه.

فتح شاه که عبارت از فتح خان باشد، در سنه اربع و تسعین و ثمانمانه،
خود را سلطان فتح شاه خطاب کرده، بر سریر حکومت تمکن جست. و رائق
و فاتح مهمات خود سیفی دانگری را گردانید.

درین وقت، میر شمس از مریدان شاه قاسم (۱) انوار از عراق بکشمیر
آمده، محل اعتقاد خلایق گردید، و تمام اوقاف و املاک و معابد و دیوهره
بمریدان او مقرر شد. و صوفیان او در تخریب و انهدام معابد کفار میکوشیدند،
و کس مانع نتوانستی شد. در اندک مدت، میان امراء نزاعی بهم رسیده،
بر سر دیوانخانه آمده یکدیگر را کشتند. ملک اچهی و زینا (۲)، که از اعیان
امراء فتح خان بودند، با جمعی اتفاق کردند که سلطان محمد شاه را از
زندان برآورده، در باره سوله آمدند، چون در وی آثار رشد ندیدند، از عمل
خود پشیمان شده، خراستند، که باز سلطان محمد شاه را گرفته، بفتح خان
بدهند. محمد شاه ازین معنی اطلاع یافته، شبی بجائی بدر رفت.

(۱) در نسخه ب «شاه قاسم نور بخش» و در فرشته ۶۷۱ «شاه قاسم انوار بن

سید محمد نور بخش».

(۲) در نسخه الف «رانقا» و در نسخه ج «ربه» و در فرشته ۶۷۱ «زینا».

بعد از آن سلطان فتح شاه ولایت کشمیر را سه حصه ساخته در میان خود و ملک اچهی و سنکر قسمت علی السویه کرد. و ملک اچهی را وزیر مطلق و سنکر را دیوان کل ساخت. و ملک اچهی در فیصل قضا یا فراست غریب داشت. از آنجمله اینکه دو کس بر سر پیچک باریک ابریشم نزاع داشتند. و هر یکی میگفت که این پیچک از منست - و در میان وزن و رنگ متفق بودند. چون این قضیه پیش ملک اچهی آمد، پرسید که این پیچک را بر سر انگشت پچیده اند، یا بر لته، مالک گفت بر انگشت. و مدطل (۱) گفت، بر لته. چون وا کردند ظاهر شد که بر انگشت پچیده بودند.

بعد از آنکه مدتی از سلطنت سلطان فتح شاه برآمد، ابراهیم پسر جهانگیر باکری که مذهب پدر باو تفویض یافته بود، نزد محمد شاه رفته، او را از هندوستان تحریر نمود، بر سر ولایت کشمیر آورد. و میان او و سلطان فتح شاه جنگ عظیم در نواحی کهوهامویه (۲) دست داده، شکست بر لشکر سلطان فتح شاه افتاد. لشکر فتح شاه از راه هیرو پور بهندوستان رفت. نه سال از حکومت او گذشته بود که این واقعه دست داد.

بعد از آن سلطان محمد بار دوم بر تخت حکومت تمکن جسته، ابراهیم باکری را وزیر مطلق، و اسکندر خان را، که از اولاد سلطان شهاب الدین بود، ولیعهد خود ساخت. و پسران ابراهیم، ملک اچهی را که یزنه (۳) ایشان بود، در زندان خانه رفته بقتل رسانیدند. و فتح خان بعد

(۱) در تاریخ فرشته صفحه ۶۷۱ "مدعی جواب داد".

(۲) در نسخه الف "کهولاحونه" و در نسخه ج "کهوها صویه" و در فرشته

صفحه ۶۷۱ "کهوها سوله".

(۳) یزنه بمعنی شوهر خواهر آمده.

از چندگاه جمعیت عظیم بهم رسانیده باز متوجه کشمیر گردید. سلطان محمد شاه تاب مقاومت او نیاورده بی جنگ روی بگریز نهاد. مدت حکومت او درین فترت نه ماه و نه روز بود.

سلطان فتح شاه بار دیگر متصرف کشمیر شده جهانگیر را که از طایفه بدره بود وزیر، و سنکر ریفا را دیوان کل ساخت. و حکومت بعدل میراند. و محمد شاه بعد از هزیمت خوردن، نزد اسکندر (۱) کمر رفت. اسکندر کمر لشکر بسیار بمدد او فرستاد. جهانگیر بدره نیز از سلطان فتح شاه رنجیده، بمحمد شاه درآمد. و او را از راه راجوری بکشمیر برد. سلطان فتح شاه جهانگیر باکری را هراول لشکر خود ساخته بچنگ محمد شاه فرستاد. و شکست بر لشکر سلطان فتح شاه افتاده، جهانگیر باکری با پسر خود دران جنگ کشته شد. و از امرای معتبر او مثل علی شاه بیگی و دیگران بمحمد شاه درآمدند. سلطان فتح شاه فاجار روی فرار بجانب هندوستان نهاده همانجا وفات یافت. درین مرتبه مدت حکومت او یکسال و یکماه بود.

و سلطان محمد شاه در مرتبه سوم بر سر سلطنت و حکومت اجلاس یافته، نقارها نواخت، و سنکر ریفا را، که از امرای معتبر فتح شاه بود بند کرده، کاجی چک را، که بغراست و شجاعت موصوف بود، بوزارت اختیار نمود. و کاجی چک در قطع خصومات فراستی عظیم داشت. از جمله نویسنده زنی داشت. بحسب اتفاق چندگاه ازان زن دور افتاد. زن بی صبوری نموده، شوهر دیگر خواست. بعد از چندگاه نویسنده پیدا شد. میان او و شوهر دوم مناقشه بهم رسید. و نزد کاجی چک رفتند. و چون هیچیک گواه بر وقوف مدعی خود نداشت، تشخیص این قضیه مشکل نمود.

(۱) در نسخه الف «اسکندر کاکلی» و در فرشته صفحه ۶۷۲ «سکندر لودی

آخر ملک کاجی چک آن زن را گفت، تو راست میگوئی، و این نویسنده دروغ گو است. بیا قدری آب درین دوات من بریز تا تمسکی برای تو نویسم، که من بعد او را با تو کاری نداشته باشم. زن برخاست، و آن قدر آب که ضروری بود، در دوات ریخت. ملک گفت دیگر بریز، باز اندک آبی که سیاهی را ضائع نکند ریخت، و در عمل احتیاط تمام بجای آورد. ملک بحاضران گفت، که از احتیاط نمودن این زن جزم شد، که این زن نویسنده است، و زن نیز بالاخر اعتراف بحق نمود، و مناقشه از هم گذشت.

چون سلطان محمد شاه استقلال تمام بهم رسانید، اکثری از امرای فتح شاه، مثل سیفی دانکوی وغیره، را بسیاست رسانید، و سفیر دینا باجل خود در گذشت، و نعش فتح شاه را نوکران او از هند بکشمیر آوردند. و سلطان محمد شاه باستقبال او رفته، در جوار مزار سلطان زین العابدین فرمود، تا دفن گردند. و این وقایع در سنه اثنین و عشرين و تسعمائنه روی نمود.

و هم درین سال سلطان سکندر لودی بادشاه دهلی در گذشت. و پسر او ابوالهیم بر تخت نشست. درین ایام چون ملک کاجی، ابوالهیم باکری را در زندان کرد، پسر او ابدال باکری، باتفاق جمعی از مردم هند، سکندر خان بن فتح شاه را بسطنت برداشتند. بکشمیر آورد، و سلطان محمد شاه، و ملک کاجی، در لول^(۱) پور از پرگنه مانکل^(۲) بجنگ مخالفان برآمدند. و اسکندر خان تاب نیارده بقلعه نا کام درآمد. ملک کاجی آن قلعه را گرد کرد. روزی چند جنگ مابین فریقین قائم بود. درین اثنا جمعی از امرای سلطان که بقصد بغی برآمده بودند، نزد اسکندر خان میرفتند. ملک کاجی، مسعود نام پسر خود را، بر سر ایشان فرستاد. و او

(۱) در نسخه ج «لولپور» و در فرشته ۶۷۳ «لولپور».

(۲) در نسخه الف «بانکل» و در فرشته ۶۷۳ «ماهکل».

جنگ مردانه بایشان کرده، کشته شد، اما فتح از جانب مسعود روی نمود. سکندر خان قلعه فاکام را گذاشته بدر رفت، و ملک بقلعه درآمد. و باکریان پریشان و اتر در پی سکندر خان رفتند. و سلطان محمد شاه مسرور و مبتدیج بشهر مراجعت نمود. و این وقایع در سنه احدی و ثلاثین و تسعمائه روی نمود.

و هم درین سال، حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بر سر ابراهیم لودی آمده، در میدان پانی پت او را بقتل آوردند. و درین اثنا مزاج سلطان بسعادت اعدا از ملک کاجی انحراف یافت. ملک کاجی توهم نموده، بر اجوری رفته، راجهای اطراف را مفقود خود ساخت. درین وقت سکندر خان که از پیش سلطان شکست یافته رفته بود. باتفاق جمعی از مغولان آمده لوهوکوت را متصرف شد، و ملک یاری برادر ملک کاجی خبردار شده، بر سر او رفت. و جنگ کرده او را دستگیر ساخته، نزد سلطان فرستاد. سلطان بواسطه دولتخواهی، از ملک کاجی راضی شده، باز عهد و وزارت باو تفویض نموده، در چشم سکندر میل کشید.

درین ولا، ابراهیم خان پسر سلطان محمد شاه بهمراهی پدر نزد سلطان ابراهیم لودی بدلهلی رفته بود، سلطان ابراهیم لودی لشکر بسیار بسطان محمد شاه داده رخصت کرد. ابراهیم خان را در خدمت خود نگاهداشته بود، بسبب حادثه سلطان ابراهیم بکشمیر آمد، و ملک کاجی بواسطه کور ساختن سکندر خان، از سلطان رنجیده بود. و مقربان او را بهر بهانه که خواست، در زندان کرد، بعد از آن سلطان را مقید ساخته ابراهیم خان را بسلطنت برداشت، و مدت حکومت محمد شاه درین مرتبه یازده سال و یازده ماه و یازده روز بود.

ذکر سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه.

چون سلطان ابراهیم شاه بر تخت نشست، ملک کاجی را بهمان دستور وزیر مستقل گردانید، ابدال باکری بن ابراهیم باکری که از دست جنای ملک کاجی بهند رفته بود، درین ولا بملازمت حضرت فردوس مکانی آمده بعرض رسانید، که از غلبه دشمنان پناه باین درگاه آورده‌ام، اگر بنده را بلشکر امداد فرمایند، کشمیر را باسهل وجه بجهت بنندگان حضرت تسخیر می‌نمایم، آن حضرت بعد از اطلاع بر صورت و سیرت او بزبان تطف فرمودند، که در جنگل هم این چنین مردم بهم می‌رسند، و باسپ و خلعت سرفراز ساخته، لشکر بسیار بهمراهی او تعیین فرمودند، و شیخ علی بیگ و محمد خان و محمود خان را سردار لشکر گردانیدند.

چون ابدال باکری دید، که مردم کشمیر از مغولان تنفر خواهند جست، برای مصلحت نام سلطنت بر نازک شاه بن فتح شاه نهاده، متوجه کشمیر گردید، و ازان طرف ملک کاجی، ابراهیم شاه را برداشته، در موضع سلاح، از پرگنه مانکل لشکرگاه ساخت. و طرفین مقابل هم، فرود آمدند. ابدال باکری بملک کاجی پیغام فرستاد، که من بخدمت بابر بادشاه رفته مدد آورده‌ام، و شوکت و صلابت آن بادشاه بمرتبه ایست، که سلطان ابراهیم بادشاه دهلی را که پانصد هزار کس داشت، در طرفه العین بخاک تیره برابر ساخت. خیریت تو درانست که در سلک درلتخواهان آن بادشاه درائی، و اگر این دولت نصیب تو نیست، زودتر بر آی، و با این لشکر جنگ کن. وقت تدافع و تساهل نیست،

ملک کاجی، سید ابراهیم خلی و سرمک (۱)، و ملک یاری را سردار سه فوج ساخته، بجنگ برآمد. و از طرفین مقاتله عظیم دست داده، کس بسیار بقتل رسید. و از امرای نامدار ابراهیم شاه، یاری چک و سرمک و غیره، که هر یک جمعیت عظیم داشتند، بقتل آمدند. ملک کاجی مضطرب شده، بشهر فرار نمود، و آنجا هم نتوانست قرار گرفت، و بجانب کوهستان رفت. و از احوال ابراهیم شاه که چه شد، و کجا رفت هیچ معلوم نیست.

و مدت حکومت او هشت ماه و بست و پنج روز بود.

ذکر سلطان نازک شاه بن فتح شاه.

بعد از فوت پدر در شهر سری نگر جلوس نمود، مردم کشمیر را که از مغولان متوهم بودند دلاسا داد. کشمیریان از جلوس او خوشحالیها نمودند. و از شهر برآمده، در نو شهره که از قدیم، پای تخت سلاطین بود، قرار گرفت. و ابدال باکری را بوزارت و رکالت برگزید، و ابدال بقصد تعاقب ملک کاجی تا سواد چهل نگری رفت. و چون معلوم نمود، که بدست آوردن او ممکن نیست، شروع در تقسیم ولایات نمود. بعد از خالصه، تمام ولایات بچهار حصه قرار یافت. یک حصه بابدال باکری، و دوم بمیر علی، و حصه سوم بلوهر باکری، باقی بریکی چک قرار یافت. ابدال باکری نوکران فردوس مکانی را تحف و هدایای بسیار داده بجانب هند رخصت نمود، و پیغام عتاب آمیز بملک کاجی فرستاده، محمد شاه را نزد خود طلبید. و میر علی رفته محمد شاه را از قلعه لوهرکوت بر آورد، و باتفاق بکشمیر آمدند، و ملک کاجی را نگذاشتند، که بیاید.

(۱) در نسخه ج «سید ابراهیم خان سرمک».

سلطان محمد شاه در مرتبه چهارم بر تخت نشست؛ و فزاک شاه را که بست سال حکومت کرده بود، وایعهد خود ساخت. درین ایام حضرت فردوس مکانی از عالم فانی انتقال نمودند، و حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه بر سر بر سلطنت تمکن فرمودند، و این قضیه در سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه واقع شد. چون یکسال بر سلطنت سلطان فزاک شاه گذشت، و ملک کاجی چک که بولایت کوهستان رفته بود، از آن ولایت جمعیت انبوه بهم رسانیده. در نواحی کهرازا (۱) آمد، ملک ابدال در برابر او آمده جنگ کرد. ملک کاجی گریخته بهند آمد.

درین ایام میرزا کامران در ولایت پنجاب تسلط تمام داشت. شیخ علی بیگ و محمد خان و محمود خان مغول که بعد از فتح کشمیر برخصت ابدال باکری مراجعت کرده بودند، بخدمت میرزا کامران آمده بعرض رسانیدند، که چون ما بر تمام ولایت کشمیر اطلاع یافته ایم، اگر اندکی توجه فرمایند، بدست آوردن این ولایت، در کمال آسانیست. میرزا کامران محرم بیگ را سردار لشکر ساخته، باتفاق امرائی که از کشمیر آمده بودند، بر سر کشمیر تعیین نمود. چون افواج مغول بکشمیر نزدیک رسیدند، کشمیریان از هراس تمام اموال و اسباب خود را در خانه‌ها (۲) گذاشته، جانب کوهها گریختند. افواج مغول رفته شهر را تاراج کرده، آتش در زدند، و بعضی کشمیریان که از کوهستان بچنگ مغول درآمده بودند بقتل رسیدند. و ابدال باکری اول باین عقیده بود، که ملک کاجی بمغولان همراه است، چون یقین او شد، که داخل فوج مغول نیست، اظهار اتحاد و یگانگی باو نموده، او را با پسران و برادران طایفه عهد

(۱) در نسخه الف «کهرازا» و در نسخه ب «کهرام».

(۲) در هر سه نسخه «جایها».

و سوگند در میان آورد. و این معنی باعث قوت کشمیریان شده، نبلی
بر جنگ نهادند، و باتفاق جنگ عظیم با مغولان کردند. و مغولان
مصلحت وقت را دیده بملک خویش رفتند.

و بعد از چندگاه، ملک کاجی بواسطه مکر و غدیری که از ملک ابدال
معاینه کرد بود، بیرون آنجا راضی نشده، باز بهند رفت، و درین سال، که
سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه باشد، سلطان سعید خان بادشاه کاشغر پسر خود
سکندر خان را بهمراهی میرزا حیدر کاشغری، با دوازده هزار کس از راه
تبت و لار (۱) بر سر کشمیر فرستاد، کشمیریان از آوازه صلابت و مهابت
ایشان کشمیر را خالی کرده، بی جنگ باطراف گریختند. و پناه بکوهستان
بردند. کاشغریان بولایت کشمیر درآمد، عمارات عالی را که از سلاطین سابق
بود، بشاک برابر ساختند، و شهر و دیهات را آتش زدند، و خزائن
و دفائن، که در زیر خاک مدفون بوده، همه را بتفحص یافته. تمام لشکریان
پیر از مال و اسباب گردیدند. و هر جا که اهل کشمیر رفته نهان شده بودند،
خبر یافته بر سر ایشان میرفتند، و ایشان را قتل و اسیر میساختند، و تا سه
ماه این صحبت درکار بود.

و ملک کاجی چک و ملک ابدال باکری و دیگر سرداران فامی،
به جکده رفته، پناه بردند، و چون آنجا بودن را مصلحت ندانستند،
بجانب کهاوریاره (۲) و از آنجا براه مار ناوه از کوه فرود آمده بجنگ مغولان
قرار داده روان شدند و سلطان زاده اسکندر خان و میرزا حیدر نیز با لشکر
انبوه در برابر ایشان آمدند، جنگ عظیم روی داده، از سرداران کشمیر،

(۱) در نسخه الف «لاور».

(۲) در نسخه ج «بجانب کهاوره و از آنجا براه کوه» و در فرشته صفحه ۶۷۶

«بجانب کهاور و بارهوار و از آنجا براه باوه از کوه».

مثل ملک علی و میر حسین (۱) و شیخ میر علی و میر کمال کشته شدند. و از کاشغریان نیز مردم خوب بقتل آمدند. کشمیریان خواستند پشت بمعرکه دهند، اما ملک کاجی و ابدال ماکری پای جلالت محکم داشته، کشمیریان دیگر را بجنگ ترغیب و تحریر نمودند، داد جلالت و مردانگی دادند. و از طرفین چندان مردم مقتول گشتند، که از حیز شمار بیرون بود. و چند قالب بی سر برخاسته، در حرکت آمد. و وجه آن سابقاً مذکور شد. و از بامداد تا شام، جنگ مابین فریقین قائم بود. و چون شب درآمد طرفین از غنیم خود حساب گرفته، هر کس بجای خود رفت. و هر دو طائفه از جنگ برآمده بمصالحه راضی شدند. کاشغریان صوف و سقرات و سائر نفائس نزد محمد شاه فرستاده، نسبت خویشی قرار دادند. سلطان محمد نیز باتفاق ملک کاجی و ابدال صلحنامه نوشتند، با غرائب کشمیر بجانب کاشغریان فرستاد. و قرار یافت، که دختر محمد شاه در عقد ازدواج سلطان زاده سکندر در آید، و بغدیان کشمیری که در دست مغولان بوده رها کنند. کاشغریان باین صلح راضی شده، متوجه کاشغر شدند، و پریشانی که در کشمیر پیدا شده بود، با من و رفاهیت مبدل شد. و درین سال دو ستاره ذات الاذنب یعنی دم دار طلوع نموده بود. قحط عظیم درین ایام پیدا شد. چنانچه اکثر خلایق ببلائی گرسنگی هلاک گشتند، بقیه که مانده بودند جلالی وطن اختیار نموده بجاهلی دور رفتند. و حکایت دلجو، که قتل عام کرده بود، از دلهای مردم فراموش گشته، در جذب این حادثه آسان می نمود. و این محنت تا ده ماه امتداد یافته، انقطاع یافت. و چون وقت میوه نیز رسید، فی الجمله رفاهیت در خلایق روی نمود.

(۱) در نسخه ب و ج «میر حسن».

درین وقت میان ملک کاجی و ابدال ماگری رنجش در میان آمد. ملک کاجی از شهر برآمده، در زمین پور قرار گرفت. و ملک ابدال بوزارت سلطان قیام مینمود، و حکام و عمال هر ستمی که بر رعایا می خواستند میکردند، و هیچکس بداد آن نمی رسید. بعد از چندگاه سلطان محمد شاه تسبیح حرق بهم رسانیده هر زری که داشت بمحتاجان بخشید، و بهمان بیماری از عالم گذشت. مدت حکومت او پنجاه سال بود.

ذکر سلطان شمس الدین بن سلطان محمد شاه.

سلطان شمس الدین بعد از پدر بر سریر سلطنت تمکن جست، باتفاق وزرا تمام ولایت را بر امرا تقسیم نمود. و مردم کشمیر از جلوس او خوشحالها نمودند. در اندک فرصت میان ملک کاجی و ابدال ماگری فزاع بهم رسیده، ملک کاجی سلطان را بقصد جنگ ابدال بجانب گوسوا برد. و ابدال نیز ناستعداد تمام در مقابل آمد. و آخر بصلح قرار یافته، ابدال در کمران جاگیر او بود رفت. و سلطان و ملک کاجی بسوی نگر مراجعت نمودند. باز بعد چندگاه، ابدال سر از اطاعت تافته، در مقام فساد شده، در کمران خلل انداخت. این مرتبه نیز فتنه باسانی تسکین یافت. از احوال سلطان شمس الدین در تاریخ کشمیر زیاده برین یافت نشد. و ایام حکومت او مشخص نگشت. بعد ازو پسرش نازک شاه بحکومت نشست. و پنج و شش ماهی نگذشته بود، که میرزا حیدر استیلا یافته، صاحب تصرف گشت. در ایام حکومت او خطبه و سکه بنام نامی حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه بود.

ذکر حکومت میرزا حیدر.

در سنه ثمان و اربعین و تسعمائه در وقتی که جنت اشیانی از شیر خن شکست یافته بلاهور آمده بودند، ابدال ماگری و رنگی (۱) چک، و بعضی از اعیان مملکت کشمیر، عرضداشت اختیار دولتخواهی و ترغیب گرفتن کشمیر نموده بوسیله میرزا حیدر فرستادند. و آن حضرت میرزا حیدر را رخصت کرده قرار رفتن خود نیز دادند. و چون میرزا حیدر به نیر (۲) رسید ابدال ماگری و رنگی چک آمده ملحق شدند. و همراه میرزا حیدر زیاده بر چهار (۳) صد سوار نبود. و چون بر اجوری رسید، کاجی چک، که حاکم کشمیر بود، با سه هزار سوار و پنجاه هزار پیاده، کوتل (۴) کیوتل را آمده محکم ساخت. میرزا حیدر ترک این راه داده، برای پنج (۵) روان شد. و کاجی چک از روی کمال غرور محافظت آن راه نمود. و میرزا حیدر از کوه گذشته، بفضای کشمیر درآمد، بناگاه شهر سری نگر را متصرف شد. و ابدال ماگری و رنگی چک استقلال یافته، مهمات از پیش خود گرفتند. و برگزیده چند بجایگیر میرزا حیدر نامزد نمودند. اتفاقاً در همان اثنا، ابدال ماگری را عمر بسر آمد، و پسران خود را بمیرزا حیدر سفارش نموده در گذشت.

(۱) در نسخه ج "رنگی چک" و در فرشته جلد دوم صفحه ۶۷۸ "رنگی چک".

(۲) در نسخه ب "بهر" و در نسخه ج "بز" و در فرشته ۶۷۸ "بهر".

(۳) در نسخه ب "زیاده بر سه چهار سوار".

(۴) در نسخه الف "کوتل کومل" و در نسخه ج "کوتل کزیل" و در فرشته

۶۷۸ "کتل کوتل".

(۵) در نسخه ب "براه کیم" و در فرشته "این راه را ترک داده برابیم".